

## بحران اقتصادی جاری ضربه دیگری بر صادرات جهانی آمریکا

مصاحبه پرتو با فاتح شیخ



پرتو: دو هفته است اخبار و تفسیرها راجع به بحران مالی، بقیه مسائل دنیا را حاشیه ای کرده است. ماجرا از چه قرار است؟ آخرین خبرهای بحران چیست؟  
فاتح شیخ: در گرماگرم بحرانهای اقتصادی، بورژوازی و دولتهایش همزمان با تشدید رقابت برای چاپیدن یکدیگر و دخالت از بالا برای کنترل بحران، مدام دارند تصویر وارونه از آنچه می گذرد به جامعه می دهند، مردم را در جزئیات اخبار و رویدادها غرق می کنند تا ذهنشان را از مشکلات واقعی و سوالات اساسی دور نگه دارند. آنها را با "ذهنیت بحران" (کمربندها را سفت کنید!) بار می آورند، در عین حال نمی گذارند بدانند ماهیت و علت بحران چیست. این جزو تعریف شغلی میدیا، دولتمداران، سیاستگذاران اقتصادی، بانکداران، سفته بازان، و خیل ژورنالیستها و مفسران خدمتگذار سرمایه است؛ همچنین بخش مهم مکانیسم خروج از بحران و آغاز دور جدید انباشت سرمایه بر متن تشدید استثمار طبقه کارگر و بار کردن فقر بیشتر و کار بیشتر بر گرده این طبقه است. ص ۲

### آفرین به چپ کومه له

محمد فتاحی



دوره ای است که کومه له ای برای حکمتیست ها دور برداشته اند. جریانی که قلم زدن و جدل کردن با دیگران جزو نایاب ترین پدیده ها در سنت سیاسی آن است، در جنگ علیه حکمتیست ها تعداد قابل توجهی نویسنده تولید کرده است. از اعضای کمیته مرکزی تا رده های دیگر کادری شان در مسابقه سنگ پرانی به حکمتیست ها گوی سبقت از رفقای سابق خود در کومه له های دیگر ربنده اند.  
درگیری های جدلی بین کومه له و حکمتیست ها در دوره اخیر زمانی شروع شد که کومه له در بستن اتهامات به حکمتیست ها و دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، اقدامات سیاسی اطلاعاتی جریانی آذرین - مقدم را همراهی کرد. تعرض اولیه اینها علیه حکمتیست های "نامسئول" بود که ... ص ۷

### حق با مارکس است

حسین مرادیگی



بحران شدید مالی اخیر که بخشی از کشورهای جهان سرمایه داری را بویژه در غرب در خود فرو برده است نه تنها مفسران و سخنگویان سیاسی و اقتصادی این نظام که همراه آنان سران کلیسا را نیز به حرف آورده است. اسقف کلیسای انگلیکان در بریتانیا، روان ویلیامز، در سخنانی که در روزنامه گاردین روز پنج شنبه ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۸ چاپ شد و همان روز در یکی از کانالهای تلویزیون بی بی سی نیز پخش شد، در حمله ای "آتشین" به صنعت مالی، بانکداران و سفته بازان پشت این بحران را دزدان و راهزنان بانک ها نامید. کشیش ویلیامز در این مورد البته خود را به فراموشی زده است که مالکیت دزدی است و مالکیت خصوصی در اساس بر مبنای دزدی کار دیگران بنا شده است!  
آنچه که سراسقف کلیسای کانتربری و فلان کاردینال کلیسای دیگری را در انگلستان به عکس العمل واداشته است نه دفاع از توده مردمی که ... ص ۵



# آزادی، برابری، حکومت کارگری

## بحران اقتصادی جاری ضربه دیگری بر صادرات جهانی آمریکا

فاتح شیخ

... در تقابل با این جنگل جنجال و فریب، اولین کار ضروری کمونیستها دادن تصویر واقعی، روشن و عامه فهم از ماهیت و علت بحران، همچنین ویژگی هر بحران خاص در شرایط اجتماعی روز است. با این بحران سوالات مهمی در سطح ماکرو مطرح می شود: دو دهه پس از سقوط سرمایه داری دولتی و گرمی بازار ایدئولوژی "بازار آزاد"، آیا این حجم از دخالت دولت در اقتصاد، خط بطلانی بر افسانه "بازار آزاد" نیست؟ آیا لطمه ای که این بحران به موقعیت آمریکا در اقتصاد جهان زده و می زند، ضربه دیگری به صادرات جهانی آمریکا نیست؟

پروسه تقسیم مجدد جهان، تنش روسیه و غرب، فقدان اتوریته مرکزی در جهان، حتی بصورت چند قطبی، تغییر بالانس قدرتها و غلبه هرج و مرج بر جهان، چه تاثیری بر روند بحران و پیامدهایش دارد؟ ارتباط شرایط اجتماعی جهان امروز، موقعیت طبقه کارگر جهانی، بویژه طبقه کارگر در جوامع پیشرفته، با بحران جاری چگونه است؟ آلترناتیو پرولتری و کمونیستی به این بحران و کل این اوضاع چیست؟ به این سوالات باید پاسخ داد. ابتدا ببینیم آخرین وضعیت

بحران جاری که بزرگترین بحران بعد از بحران بزرگ ۱۹۳۰ توصیف شده، مشخصا با زلزله در وال ستريت بخاطر اعلام ورشکستگی بانک لیمن

برادرز (یکشنبه شب ۱۵/۱۴ سپتامبر) شروع شد. لرزه های زنجیره ای بیشتر در اروپا، ژاپن، روسیه و بقیه دنیا بدنبال آمد. مرکز زلزله هنوز می لرزد؛ بانکهای بیشتری در آمریکا فرو می ریزد. در اروپا همچنین حمله برای تصاحب شعبه های لیمن برادرز به قیمت ارزان، فروش اجباری مریل لینچ به امریکن بانک، ورشکستگی بزرگترین بانک بیمه آمریکا: ای آی جی (امریکن اینترنشنال گروپ)، تشدید رقابت برای بلعیدن بانکهای ورشکسته، به میدان آمدن دولت و بانک مرکزی آمریکا با نقشه ۷۰۰ میلیارد دلاری، واکنش اولیه مثبت بازار به این نقشه اما موج سریع واکنش منفی بدنبال تردید و تاخیر کنگره برای تصویب آن، جهش بیسابقه ۲۵ دلاری قیمت نفت ظرف یک روز (دوشنبه ۲۲ سپتامبر)، ادامه سقوط بازار سهام در آسیا، اروپا و آمریکا، بزرگترین ورشکستگی بانکی در تاریخ آمریکا (واشنگتن میوچوال WaMu)، سقوط بانک بی اند بی بریتانیا، فورتیس بلژیک، سانتاندر اسپانیا، کشیده شدن بحران مالی به بخشهای دیگر سرمایه (آلیتالیا در آستانه سقوط دربرد دنبال خریدار می گردد، گیر نمی آورد)، اینها فشرده خبری دو هفته ای است که اقتصاد دنیا را لرزاند. اما این دو هفته، مقطع انفجار اخیر این بحران است، شروع آن به ژوئن ۲۰۰۷ و بحران اعتبار وام

مسکن در آمریکا و انگلیس برمی گردد که سقوط چند بانک بزرگ از جمله نورترن راک بریتانیا را در پی داشت و دولت انگلیس ناچار شد با اختصاص سرمایه سرسام آوری آن را به مالکیت خود در آورد. با ملی کردن بانک بی اند بی، دومین مورد ملی کردن در بریتانیا ظرف کمتر از یک سال صورت گرفت.

هنوز هم باید دید روزهای آینده چه اتفاقات دیگری می افتد. به رغم اینکه نقشه ۷۰۰ میلیارد دلاری آمریکا پس از یک هفته مذاکره دولت و کنگره در آخر وقت یکشنبه قبل از شروع به کار بازارهای بورس در آسیا، قطعی شد، صبح دوشنبه ۲۹ سپتامبر بازارهای سهام در آسیا و اروپا روند نزولی این دو هفته را ادامه داد. سقوط سه درصدی بازارهای بورس انگلیس و فرانسه و آلمان و نیویورک حتی بعد از اعلام قطعی شدن نقشه ۷۰۰ میلیارد دلاری آمریکا، خبر از عمق بحران و برنگشتن "اعتماد" بازار میدهد.

**پرتو: منشا و ماهیت بحران اقتصادی سرمایه داری، و علت این بحران خاص چیست؟**

**فاتح شیخ:** بحران اقتصادی، خصلت ذاتی و ناگزیر تولید سرمایه داری است. اما هر بحران خاص به دلایل خاص و در شرایط اجتماعی مشخصی بروز پیدا می کند که باید بر اساس حرکت واقعی تولید سرمایه داری، اعتبار و رقابت در همان شرایط توضیح داده شود. مبنای توضیح، البته همان گرایشهای عام و تضادهای ذاتی تولید سرمایه داری است. بروز بحران یعنی اینکه تضاد ذاتی

تولید سرمایه داری در ادامه حرکت تدریجی خود به یک انفجار بالفعل رسیده است. این تضاد ذاتی اینست که گرایش شیوه تولید سرمایه داری به رشد مطلق نیروهای تولیدی بدون توجه به تولید ارزش و ارزش اضافی، با هدف تولید ارزش اضافی و خودافزایی سرمایه در اصطکاک دائم است، رشد بیوقفه نیروهای مولد و بالا رفتن تولید، باعث گرایش نزولی نرخ سود می شود، چراکه نیروی کار محدود است و انباشت سرمایه نامحدود.

در نتیجه، نرخ سود دائما گرایش رو به کاهش دارد. این گرایش منشا امکان بحران است. برای جلوگیری از بالفعل شدن این امکان، سرمایه داران و دولت‌هایشان به عوامل و گرایشهای متقابل جنگ می اندازند از جمله: ارزان خریدن سرمایه و تکنولوژی، تشدید استثمار و کاهش دستمزد طبقه کارگر، به بازار کار کشیدن جمعیت اضافی و .... با این کارها آنها می توانند کاهش نرخ سود را جبران کنند، ولی نمی توانند خود این گرایش را و در نتیجه امکان بحران را از بین ببرند، امکان بحران و گرایش به کاهش نرخ سود، قانون تولید سرمایه داری است. بحرانهای دوره ای وقتی منفجر می شوند که گرایشهای بازدارنده زورشان به تراکم گرایش نزولی نرخ سود سرمایه نرسد.

با اینحال باز سرمایه داری با تکیه به عوامل و مکانیسم هایی که بالاتر اسم برده شد، می تواند بر بحرانی که بروز کرده، غلبه کند و دور دیگری از انباشت سرمایه را آغاز کند. خود بحران دوره ای هم یکی از گرایشهای متقابل با گرایش نزولی نرخ

سود و مکانیسم آغاز دور جدید انباشت سرمایه است، البته با این پیامد ناگزیر که بحران بعدی فراگیرتر و سختتر خواهد بود.

بحران جاری از یک سال و چند ماه پیش، مشخصا از ژوئن ۲۰۰۷ با بحران اعتبار وام مسکن در آمریکا و انگلیس شروع شد (credit crunch). با بالا رفتن سریع قیمت مسکن که خود عمدتا حاصل معاملات سفته بازانه در بازار مسکن توسط سرمایه اعتباری بانکها بود، بخش بزرگی از گیرندگان وامها قادر به بازپرداخت وامهایشان نشدند، در نتیجه هم آنها خانه هایشان را از دست دادند، هم بانکها بر اثر وامهای پرداخت نشده با بحران اعتبار مواجه شدند. سپکولاسیون در بازار مسکن و افزایش قیمت مسکن به چند برابر ارزش واقعی آن علت مشخص بالفعل شدن بحران کنونی و بروز انفجاری آن اول بار در ژوئن ۲۰۰۷ با ورشکستگی بانکهای در آمریکا و انگلیس بود.

این بحران فروکش نکرد و در ادامه به انفجار بزرگ دو هفته پیش در وال ستریت کشید که گفته می شود سنگین ترین بحران اقتصادی آمریکا از بعد از بحران ۱۹۳۰ است. پیش از بروز زلزله وال ستریت، وزیر خزانه داری انگلیس الستر دارلینگ در اظهار نظر مشابهی گفته بود که بحران جاری آن کشور در شصت سال اخیر (از پایان جنگ دوم جهانی) سابقه نداشته است. علاوه بر بحران اعتبار مسکن عوامل تسریع کننده دیگری بر بروز و همچنین عمق و دامنه بحران اخیر تاثیر گذاشته اند که افزایش جهشی

بهای نفت تا بالاتر از ۱۴۰ دلار هر بشکه در دوره اخیر مهمترین آنهاست. اوضاع سیاسی پرهرج و مرج جهان، تنش روابط روسیه با آمریکا و غرب و کلا بهم خوردن تعادل قدرت به زیان آمریکا و غرب در مقیاس جهان که در اجلاس سالیانه مجمع عمومی سازمان ملل به وضوح خود را نشان داد، از جمله شرایطی است که بر دامنه بحران، تداوم آن و دشواری بازگشت "اعتماد" به بازار تاثیر برجسته ای داشته است.

**پرتو: این حجم عظیم دخالت دولت در اقتصاد در جریان این بحران چرا ضروری شده است؟ گفته می شود این سوت پایان بازار آزاد است؛ این حکم چقدر واقعی است؟ دامنه تاثیری که این دخالت و مشخصا نقشه پرهزینه دولت آمریکا بر این بحران بالفعل بجا خواهد گذاشت را چگونه ارزیابی می کنید؟ چه پیامدهایی برای معیشت طبقه کارگر و شهروندان**

**(average Americans) یا "مالیات دهندگان" آمریکا و دیگر کشورها خواهد داشت؟ و در آخر، آیا بحرانهای دوره ای همچنان ادامه خواهد داشت؟ یا اینکه سرانجام سرمایه داری در منگنه یک بحران بزرگ و همه جانبه از بین خواهد رفت؟**

**فاتح شیخ:** به نظر من این نوع دخالت دولت در اقتصاد نه تازه است و نه ربطی به تقابل تاریخی سرمایه داری دولتی با بازار آزاد دارد. نظام سرمایه داری دولتی نوع شوروی و چین، اقتصاد مختلط (کینزی) نوع سوسیال دمکراسی غرب، دخالت گسترده دولت در اقتصاد در دوره رکود

بین دو جنگ جهانی و همچنین در دوره بازسازی بعد از جنگ دوم و اقتصاد دولتی کشورهای عقبمانده از دهه پنجاه قرن پیش، همگی محصول شرایط تاریخی دوره معینی از تکامل سرمایه داری بود که با انقلاب تکنولوژیک و انفورماتیک دهه هفتاد و هشتاد قرن گذشته به سر رسید، با سقوط دراماتیک شوروی، چرخش سریع چین و به راست چرخیدن سوسیال دمکراسی اروپا تکیه گاههای جهانی اش را از دست داد و پرونده اش بسته شد. آن نوع نظام و آن نوع دخالت گسترده دولت در اقتصاد، رفت و دیگر بر نمی گردد و با جهش عظیم تکنولوژی و رسوخ سرمایه به همه سوراخ سنبه های کره زمین (globalization) در دو دهه اخیر، هر نوع امکان بازگشت آن منتفی شده است. اما دخالت دولت در اقتصاد به عنوان چوب زیر بغل سرمایه خصوصی، به عنوان مکمل بازار آزاد و تنظیم کننده آن همچنان وجود خواهد داشت. برخلاف وحشت راست افراطی بورژوازی و قیافه گرفتن پوچ راست میانه، که "چپ" ساده لوح ناراضی هم دوست دارد آن را جدی بگیرد، دخالت دولتهای آمریکا و انگلیس و غیره بهیچوجه سوت پایان بازار آزاد نیست.

هرچند سوت پایان ادعای مسخره "پایان تاریخ" و تحکم وقیح "همین است که هست" راست افراطی هست. این بحران و اجبار دولتها به صرف هزاران میلیارد دلار برای جلوگیری از سقوطهای بیشتر، نشان دهنده و اثبات کننده واقعیت دگری است: واقعیت ناخوانائی کل نظام سرمایه داری، با شرایط اجتماعی دنیای امروز و ابتدائی

ترین نیازهای بشریت امروز. در مورد اینکه نقشه ۷۰۰ میلیارد دلاری آمریکا از عهده کنترل این بحران بر خواهد آمد یا نه، تردید در خود دستگاه حاکمه آمریکا قوی و جدی است. دولت می گوید ناچاریم به این "بزرگترین بحران پس از ۱۹۳۰" پاسخ سریع بدهیم وگرنه زیانهای به مراتب بیشتری به اقتصاد آمریکا و در نتیجه به "مالیات دهندگان" وارد خواهد شد. بعلاوه لطمه به اقتصاد آمریکا ضربه دیگری بر صادرات جهانی آمریکا وارد خواهد کرد. باید توجه داشت که میزان واقعی مایه گذاشتن دولت از انباشت حاصل از استثمار طبقه کارگر برای نجات سرمایه داری انگل بانکی، از هزار میلیارد هم بیشتر است، با اینحال معنی واکنش منفی بازار در روز دوشنبه اینست که این مبلغ هنوز برای اعاده ثبات به اقتصاد آمریکا کافی نیست. اختلاف دمکراتهای حاکم بر کنگره با دولت بوش در نحوه مصرف این اعتبارات است نه در ناگزیری اختصاص آن. جهت نقشه سوق دادن سرمایه به حوزه های مولدتر و انقباض اعتبار در حوزه های کمتر مولد است. سخنان نانسی پلوسی رئیس کنگره گویا بود:

"لاقیدی وال ستریت تحمل نخواهد شد، پارتی تمام شد!" این گویای عمق گنبدیگی سرمایه در دنیای امروز است. جورج سوروس میلیاردی معروف همین روزها گفت: سپکولاسیون جزو بازار است. باید اضافه کرد، بیش از صد سال است که گنبدیگی و سپکولاسیون انگلی، رکن اصلی موجودیت سرمایه داری است. امروز که دیگر سرپای نظام سرمایه داری انگل

است. در هر حال نشانی از کارساز بودن این

نقشه تاکنون به چشم نمیخورد و تا این لحظه در دو شاخصی که پایه این بحران خاص بوده،

کمترین تغییری ایجاد نشده است: ۱- قیمت مسکن همچنان بالا می‌رود، و ۲- فشار خردکننده بانکهای اعتباری برای چاپیدن همدیگر ادامه دارد و قطعاً ورشکستگیهای بیشتر در پی خواهد آورد. واضح است که پیامد تزریقهای هزاران میلیارد دلاری در آمریکا و انگلیس و جاهای دیگر، تورم روزافزون و بالا رفتن فوری و جهانی قیمت هاست که بیش از پیش بر زندگی طبقه کارگر و اکثریت فاقد سرمایه در جامعه فشار آورده است.

در جواب به بخش آخر سوال: همین واقعیت تاریخی که بحرانها دوره ای هستند، یعنی اینکه سرمایه داری توانسته است بر آنها غلبه کند.

در آینده هم خواهد توانست، مگر اینکه مبارزه طبقاتی کار و سرمایه به مبارزه بر سر خود نظام ارتقاء یابد یعنی طبقه کارگر با انقلاب خود، بورژوازی را از قدرت بیندازد و به حاکمیت سیاسی و سلطه اقتصادی اش، هر دو، پایان دهد. مبارزه طبقاتی در نتیجه این بحران میتواند و باید به سطوحی بالاتر از مبارزه اقتصادی اعتلاء یابد، اما از آنجا که نتیجه اعتلای مبارزه به این سطح از قبل قابل پیش بینی نیست، هیچ بحرانی برای سرمایه داری

بحران "نهائی" نیست. بحران جاری هم بحران نهائی نیست و توسط بورژوازی قابل کنترل و قابل غلبه است. چقدر طول خواهد کشید و بر چه متن مشخصی دور جدید انباشت سرمایه آغاز خواهد شد، به عوامل گوناگونی بستگی دارد که اساسی ترین آن مبارزه طبقه کارگر برای مقابله با پیامدهای بحران، نه تنها در چارچوب دفاع از معیشت خود بلکه در ظرفیت تعرض به ساحت ننگین مالکیت بورژوائی است، چنانکه در اشکال ناسازمانیافته و بی رهبر "شورشهای گرسنگان" در ماههای اخیر در خیلی از نقاط دنیا و در اشکال سازمانیافته تر آن در تحرکات کارگری سالهای اخیر فرانسه به صحنه آمده است.

**پرتو: آلترناتیو پرولتری (کمونیستی) به این بحران اقتصادی چیست؟ بر متن اوضاع امروز جهان، مشخصاً چه باید کرد؟**

**فاتح شیخ:** آلترناتیو پرولتری کمونیستی به بحران اقتصادی، پایان دادن به خود نظام سرمایه داری است با استثمار آن (کار مزدی)، با انباشت آن (مالکیت بورژوائی بر وسائل تولید)، با سپکولاسیون و گندیدگی آن و با بحرانهای دوره ای آن. بدون پایان دادن به نظام سرمایه داری و مناسبات استثمارگرانه سرمایه با کار، ریشه بحران خشک نخواهد شد، هر از گاهی بروز پیدا خواهد کرد و زندگی را برای طبقه کارگر و اکثریت مردم غیرسرمایه دار جامعه

غیرقابل تحمل تر خواهد کرد. طبقه کارگر جهانی از خلال یک مبارزه طبقاتی همه جانبه اقتصادی، سیاسی و فکری، باید هم از معیشت خود و کل حقوق انسانی خود دفاع کند، هم دست به قدرت سیاسی ببرد، هم بر خلا ایدئولوژیک سیاسی موجود در دو دهه گذشته غلبه کند.

این دیگر مشخصاً به همت کمونیستهای پرولتری قرن بیست و یکمی گره می خورد که این خلا ایدئولوژیک سیاسی، چگونه با یک تعرض کمونیستی و مارکسیستی سازمانیافته به بنیادهای اقتصادی و سیاسی و فکری سرمایه داری پر می شود. این چیزی نیست جز یک نقد زیروروکننده از موضع طبقه کارگر امروز جهان به نظام سرمایه داری گلوبال امروز.

چنین نقدی وجود دارد. آموزشهای مارکس امروز بیش از هر زمان صادق است و بیش از هر زمان مورد نیاز بشریت و راهگشای مارش او بسوی رهائی است. حزب حکمتیست با در دست داشتن پرچم مارکس و حکمت و با آموختن از پراتیک انقلابی لنین میتواند در این دوره پیشاپیش صف کمونیسم دخالتگر قرن بیست و یکم نقش بازی کند. دوره دوره "ما گفتیم"های ماست، نه "ما گفتیم"های سوسیال دمکراتها و طرفداران رنگارنگ سرمایه داری دولتی.

در عین حال در عرصه رفرم هم کمونیستها باید پرچمدار باشند و میدان را به رفرمیسم آبکی و بیپایه و مایه این دوره ندهند: اگر دولت از خزانه مرکزی در

ابعاد هزارها میلیارد دلاری زیر بغل سرمایه داری گندیده را میگیرد، حقانیت مطالبات بهبودبخش طبقه کارگر برای جامعه، نظیر افزایش سطح دستمزدها پایبای تورم، بیمه بیکاری مکفی همگانی، برخورداری شهروندان از طب رایگان، بیمه بیماری فراگیر، حق مسکن و کمک هزینه مسکن، ... و در یک کلام اصل مسئولیت جامعه و دولت در مقابل افراد و شهروندان جامعه به مراتب روشن تر و انکارناپذیرتر است.

دوره، دوره ای است که حرف کمونیستی برو دارد، ساختن حزب کمونیستی از همیشه بیشتر ضرورت، حقانیت و زمینه و امکان عملی دارد.

دوره دوره ای است که رقابتهای امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان میتواند به جنگ جهانی دیگری و یا به تحمیل شرایط برده وار (مدل چینی و روسی کارگر ارزان و سرکوب شده) بر طبقه کارگر جهانی و بخصوص بر طبقه کارگر در جوامع پیشرفته غرب تحمیل گردد و دستاوردهای دو قرن مبارزه طبقاتی مان بازپس گرفته شود.

طبقه کارگر و کمونیستهای انقلابی اما می توانند ورق را برگردانند، می توانند نه تنها از این دستاوردها بلکه از همه قله های فتح شده تمدن بشری در برابر تهدید همه قطب های ارتجاع امپریالیستی دفاع کنند.

## حق با مارکس است

حسین مرادبیگی

... کشیشان و آخوندها و ملاهای همه مذاهب مدام دستی در جیب آنان دارند، که ترس از بروز نارضیاتی های اجتماعی و سیاسی احتمالی است که "تقدس مالکیت" بورژوازی را به مخاطره می اندازد. تلاشی است برای تحبیب مذهب در میان مردمی که زندگی روزانه آنها توسط سرمایه و بحران سرمایه روز بروز در تنگنا قرار میگیرد. کشیش ویلیامز در ادامه میگوید مارکس در ارزیابی خود از سرمایه داری حق داشته است، میگوید: "مارکس مدت ها قبل نشان داد که چگونه سرمایه داری لجام گسیخته به نوعی اسطوره تبدیل میشود که در آن، واقعیت، قدرت و عمل را به اشیائی نسبت میدهد که به خودی خود هیچ اثری از حیات در آنها وجود ندارد. در این مورد و نه موارد دیگر میتوان گفت که حق با مارکس بود."

در پایان به اظهار نظر کشیش ویلیامز در مورد مارکس برمیگردم، اما در مورد خود بحران مالی یکی دو سال اخیر سرمایه داری که این روزها اوج گرفته است در حد این نوشته به نکاتی اشاره میکنم. چرا که این نوشته مساله را از زوایه دیگری مورد نقد قرار میدهد و بحث در مورد بحران مالی اخیر نیز بحث مفصل تری را می طلبد.

اگر بحث بر سر بحران و یا ورشکستگی یک یا حتی چند بانک است که به طمع سوداندوزی سریع به وام دهی بی محابا اقدام میکنند، میتوان از این سر آن را توضیح داد.

مطابق آمارهایی که خود منابع بانکی سرمایه بیرون داده اند، میگویند سود وامهای مسکن در آمریکا و کشورهای اروپایی از ۱۰٪ در سال ۱۹۸۰ به ۴۰٪ در سال ۲۰۰۷ رسید. قیمت مسکن نیز در این فاصله بنا به همین منابع ۹۰٪ افزایش یافت. همین مساله کافی است تا حرص و ولع و وام دهی سریع و بی محابای بانکهای سرمایه گذاری در مسکن را توضیح دهد. صاحبان این بانکها به امید اینکه با افزایش قیمت سریع مسکن و لذا تصاحب خانه های گروگذاشته شده خیال خودشان را از بابت بازپرداخت بدیهی بدهکاران خود راحت میکنند، همچنان به سوداندوزی حریصانه خود در این رشته ادامه دادند. این بانکها هم اکنون خانه های بدهکاران خود را تصاحب کرده و برایشان نیز مهم نیست که ساکنان آن در کاروانها و یا زیر چادر زندگی میکنند. اما اگر دامنه بحران دامن دیگر بانکها و شرکت های بیمه و شرکت های هوایی مسافربری، صنایع تولیدی و دیگر مراکز مالی سرمایه در آمریکا و بعضی از کشورهای اروپایی را نیز در بر گرفت، لابد دلایل دیگری دارد.

از جمله جهانی شدن کامل بازار که با هر افت و خیز در بهره بانکی یک موج انفجاری با خود حمل خواهد کرد. دیگری تشدید رقابت بر سر دست یابی به بازارهای فراملی در متن جنگی که بر سر تقسیم مجدد جهان بین طرفین این ماجرا درگیر است. بحران اخیر را به نظر من ساده انگاری است که صرفا از روی سیر نزولی نرخ سود توضیح داد. بعلاوه همه کشورهای سرمایه داری هم در بحران نیستند، برای مثال، چین در

میتواند سیمای اقتصادی جهان را کاملا تغییر دهد و چه بسا جنگها و خونریزی های جدیدی را با مصائب زیاد به نسلهای امروز و آینده ما تحمیل کند.

تحمیل هزینه ۷۰۰ میلیارد دلاری و حتی بیشتر ناشی از حمله آمریکا به عراق به مالیات دهندگانی که عمدتا طبقه کارگر و حقوق بگیرانرا شامل میشود، خرج ۲۰٪ ی از بودجه این کشور برای چرخاندن ارتش و زردخانه نظامی یک امپراطوری عظیم در سراسر جهان از کیسه طبقه کارگر و دیگر مردم آمریکا، گران شدن سوخت، همراه آن گرانی مواد غذایی مورد نیاز مردم در کنار افزایش بیکاری و فریز کردن دستمزدها، قدرت خرید مردم آمریکا را به شدت کاهش داده است. مشابه این وضع را بدرجاتی در دیگر کشورهای اروپایی در کنار افزایش بیکاری، پائین نگاهداشتن و در آلمان حتی کاهش دستمزدها، طبقه کارگر و مردم کم درآمد را عملا در وضعیت بسیار دشواری قرار داده است. در فرانسه مدتهاست به مردم گفته اند که باید کمربندها را سفت تر کرد.

جرج بوش بدرست میگوید که در شرایط بسیار خطرناکی قرار گرفته اند. ترس از گسترش این بحران و اینکه این ۷۰۰ میلیارد دلار نیز کارساز نباشد، به قدر کافی خطرناک بودن این وضع را در مقابل آنان گرفته است. روی دیگر این وضعیت شرایط بسیار سختی است که به بشریت امروز تحمیل کرده اند.

جهان با افزایش صف گرسنگان و با ۴/۱ میلیارد جمعیت زیر خط فقر، مطابق آمار یکی دو هفته اخیر بانک جهانی، کثافتی



را که از سر و روی سرمایه داری می بارد از پس این تغییر و تحول، به ما نشان میدهد. در هر حالت این آن سناریوی است که جلو بشریت امروز گرفته اند. کاهش دستمزدها از هم اکنون بر سر میز دولتهای بورژوائی رفته است، باز بار این بحران را مثل همیشه بر دوش طبقه کارگر و مردم کم درآمد سرشکن کرده و سرشکن میکنند. طبقه کارگر و حزب کمونیستی او در این دوره مصاف های سرنوشت سازی را در پیش رو دارند.

با این توضیح کوتاه برگردیم به اظهار نظر کشیشان در مورد بحران اخیر و به گفته اسقف دیگری به نام دکنر جان سننامو از کلیسای "یورک" در بریتانیا که از فروش نازل سهام یک بانک به بانک دیگری در انگستان انتقاد میکند، نگاهی بیاندازیم. کشیش سننامو چنین میگوید: "بازار قوانین تجاری خود را از آلیس در سرزمین عجایب گرفت، در حالیکه امروز پول دیگر واسطه مبادله کالاها نیست." ادامه میدهند: "کشور ما قدرت مالی خود را تاریخا روی تولید کالاها ساخته است جایی که پول در مبادله نقش یک واسطه را داشت."

کشیش سننامو مطابق معمول از ریاکاری مذهبی خود کمک میگیرد تا قوانین بازار را که گویا روزی "خرد" بر آن حاکم بود دلیل بیاورد که گویا حرص و ولع امروز بازار برای چاپاندن مردم با آنچه که ایشان از سرمایه میدانند، نمی خواند. در مورد ریاکاری این قدیسین ذکر این نکته کافی است که یک روز بعد از "انتقادات سوزان" ایشان و اسقف کانتربری از

کارکرد "شیطانی" بانکها، طبق خیر روزنامه تایمز، ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۸، صفحه اول، معلوم شد که خود حضرات کلیسا در حال چنین معامله و سرمایه گذاری ای از این رهگنر هستند، چیزی در حدود ۵ میلیارد پوند! با اینحال جناب کشیش درست میگویند، پول زمانی وسیله مبادله کالا بود، یعنی زمانی که کالا بر پول مسلط بود. اما ایشان از یاد می برند که پول مدتهاست بر کالا مسلط شده است. پول مدتهاست مانند این نمایندگان زمینی مذهب به خدای آسمانی کالاها تبدیل شده است. و این چیزی جز نیاز ذاتی جامعه بورژوائی و گسترش آن به اینجا نیست. این خود سرمایه داری است که ناگزیر پول را به عنوان معادلی ویژه بطور مستقل و منفرد در این مقام قرار میدهد. پول به عنوان رابطه ای اجتماعی که هرکس بخواهد فعالیت یا محصول کار خود را به فعالیت و محصول کار خود تبدیل کند، ناگزیر از تبدیل کردن آن به پول است. اعمال قدرت فرد بر کار دیگران هم قدرتی است که در پول، این ارزش مبادله ای، اعمال میشود. لذا در این نظام، قدرت و اقتدار اجتماعی هر کس نیز در جیب او است. بر سر دفاع و کسب پول است که کلیسا و اسقف ها و آخوندها در حکومت و خارج حکومت همگام با طبقه بورژوا برای حراست از آن بسیج شده اند. نظام بورژوایی کاری کرده است که همه روز و شب مانند اکسیری به دنبال پولند.

پول واسطه از خود بیگانگی بشر شده است. بقول مارکس، "اگر خدا بدون مسیحا ارزش ندارد، بشر هم بدون داشتن بهره ای از مسیحای پول ارزش ندارد!" مارکس، گروند ریس، بخش مربوط به پول. میابند استنمار میکنند و می دزدند و از خود ویرانی بر جای میگذارند. سرمایه هایشان را به جاهایی که نه تنها کار کارگر مفت است که جان انسان نیز بی ارزش است می برند. چندین سال قبل بر اثر نشت گاز در یک شرکت بریتانیایی در هندوستان ۲۰۰۰ کارگر یک جا جان خود را از دست دادند. میگویند بیائید سرمایه گذاری کنید. کار مفت است، جان آدمی نیز مفت است. جناب اسقف! این سرزمین عجایب است یا غرایب، دنیایی است وارونه که همه سرمایه داران و دول بورژوائی که همه اسقف ها، خامنه ای ها، خاخام ها و غیره را نیز در کنار خود دارند، یکی به کمک دولت و دستگاه سرکوب، دیگری به کمک جهل و خرافه و امثال خامنه ای نیز به کمک سرنیزه و هیولای اسلام از آن حراست میکنند. پول وسیله اعتبار که بخشی از بحران مالی فعلی ناشی از آن است، جالب است همراه خود "بی اعتباری" می آورد. چون کسانی که چیزی ندارند که با آن اعتبار بگیرند به همین دلیل بی اعتبار محسوب میشوند و بی اعتباری به عنوان تحقیر مدام بر پیشانی آنان کوبیده میشود. کسانی هم که وام به صورت اعتبار دریافت میکنند، در چشم صاحبان بانک ها، بدهکارانی هستند که شخصیت و حرمت و کرامت انسانی آنها چیزی فی نفسه جز پول و کالا نیست. اگر آن را سر موقع تحویل ندهند، خانه ای را که در آن زندگی میکنند از آنان میگیرند و آنان را از آنجا میرانند. ردالت و

پستی سرمایه از پس تبسم های اولیه که اعتبار با تمام تضمین های قانونی آن مهر و موم میشود، خود را بیرون میزند. حتی تاسف از مرگ بدهکار نیز نه از سر حس انسان دوستی، که از سر از دست رفتن منفعت و سرمایه بانک طلب کار است. در پس این رابطه غیر انسانی، اقتدار صاحبان بانکها و صاحبان سرمایه، تسلط آنان بر دولت، تمرکز ثروت در دست عده معدودی که حاصل رنج و کار طبقه کارگر و دیگر مردم کارکن را مکیده و می ممکند، خود را نشان میدهد.

حجاب ریاکاری اعتماد از روی دولت بورژوائی نیز کنار میرود. مردم را دسته دسته در کاروانها و زیر چادرها نشانده اند، آنان را به گدایی از این و آن برای بازپرداخت وامهای خود کشانده اند، قدرت خرید طبقه کارگر و دیگر مردم کم درآمد را به شدت پائین آورده اند. دارند کسانی را که مردم را به این وضع انداخته اند در سهم بری از مالیات این مردم که قرار بود صرف رفاه و بهداشت آنان شود شریک میکنند تا با آن آنان را سرپا نگاهدارند و فردا دوباره به جان این مردم بیاندازند.

حق با مارکس است. اعتراف کشیش کانتربری به نقد مارکس از کاپیتالیسم تنها گوشه ای از نقد مارکس به کاپیتالیسم را نشان میدهد.

مهم ترین جنبه و مضمون نقد مارکس به کاپیتال، جنبه سلبی و انقلابی آن است. مارکس خواهان زیر و روکردن سیستم کاپیتالیستی توسط طبقه کارگر است. طبقه کارگر و بشریت آگاه در واقع برای پایان دادن به این

## آفرین به چپ کومه له

محمد فتاحی

... "به جنبش های اجتماعی ضرر رسانده اند." از آن موضع سنگر "سوسیالیسم و آزادی خواهی" را اشغال و علیه ما هر چه توانستند گفتند. فرض این است که اینها درست می گویند و سیاست حکمتیست ها در جنبش دانشجویی سر تا پا غلط و مضر بود. فرض دوم این است که سیاست در تهران به آنها مربوط است و مشغله ناموجودی در ذهن آنها به فکر جنبش دانشجویی ایران بوده است.

ناسیونالیست و فاشیست کردی از طرف اینها به عنوان نامسئول و مضر به حال جنبش های اجتماعی به جامعه معرفی نشده اند. حتی از طرف عناصر پرت و پلاگوی اینها و حتی از سر اشتباه یک مورد بی ادبی در حق ناسیونالیست ها و قوم پرستان و فاشیست های کرد در اینمورد دیده نمی شود. نه فقط این، هر جا اسمی از مقامات و مسئولین همین احزاب نامسئول و مضر برده شده اوج احترام و ادب بکار برده شده و با مطیع ترین، آرام ترین و سربزه زیرترین پز در مقابل اینها ظاهر شده اند. در همین سایت ها آنجا که در مورد حکمتیست ها قلم زده اند، به زبان شان، به فرهنگ شان، و به ادب و اتهامات شان نگاه کنید. فرهنگ رفتاری چندش آور اینها با حکمتیست ها را با احترام و عرض ادب اینها در مقابل ناسیونالیست های کرد مقایسه کنید، تماشایی است! کسانی در مقابل حکمتیست ها سنگر گرفته اند که در عمر سیاسی خود یکبار هم در مقابل ناسیونالیست ها دو جمله انتقادی ننوشته اند. آنوقت از ما ناراحت اند که گفته ایم چرا این سازمان تنها منبع تولید گروهها و جریانات ناسیونالیست و قومپرست و فاشیست است. در این وسط البته یک استثنا بهداشتی موجود است؛

مقاله ای به امضای هلمت احمدیان، آرام و متین به مقاله فاتح شیخ و سیاست حکمتیست ها در مورد احتمال حمله آمریکا به ایران پرداخته است. رفیق هلمت به روی نازنین خود نمی آورد که همین نشریه ایشان چند شماره قبل تر اطلاعیه ها و مطالبی را چاپ کرده که در آن رسماً و علناً به دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب و به حکمتیست ها همان اتهامات شکنجه گران وزارت اطلاعات را تکرار کرده اند. هلمت می داند که این کار رنگین ایشان و سازمان شان مورد اعتراض وسیع حتی در صفوف خودشان بوده است. ایشان جزو کسانی در کمیته مرکزی کومه له است که مستقیماً در دادن خدمات به جماعت نئوتوده ای آفرین - مقدم علیه دانشجویان و حکمتیست ها مسئول است. نه فقط این، ایشان مطلع است که رفقای حزبی اش همراه اعضای انجمن جمال چراغ ویسی، به امضای جعلی کارگران سقز و سنندج علیه برهان دیوارگر اطلاعیه دادند و دست به ترور شخصیت زدند. ایشان مطلع است که این اقدام زشت کومه له ای ها و آن انجمن کذائی مورد اعتراض خیلی ها و منجمله حکمتیست ها قرار گرفت.

در مقابل تمام این اتفاقات ماههای گذشته، انگار نه انگار که اتفاقی افتاده، سردبیر نشریه جهان امروز با ژست قلم زن محترم وارد بحث سیاسی با ما می شود!

هلمت احمدیان می داند اگر یک کومه له ای از سر اشتباه به ناسیونالیست ها بی احترامی کند، کومه له رسماً عذرخواهی خواهد کرد. می داند اگر اعضای آنها علیه کادرهای کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان با اسم و

توجه دیگر اینها در سنگربندی علیه حکمتیست ها، به قول آنها مخالفت حکمتیست ها با موجودیت حزب کمونیست ایران است. و از این زاویه گویا حکمتیست ها و ناسیونالیست های کرد در مقابل آن حزب محترم در یک جبهه اند.

اولاً حزب کمونیست ایران موجودیتی مستقل و خارجی ندارد. صاحبان اصلی و فرعی این حزب رفته اند. اسناد، مصوبات، سنن، خط و جهت آن

با وجود این فرض های محال، همه می دانند در کردستان احزاب ناسیونالیست کرد "جنبش انقلابی" مورد دفاع کومه له را پشت آمریکا بردند و بعد از شکست آمریکا در عراق یک "ناش به تال" سیاسی به جامعه تحمیل کردند، توازن قوا را به نفع جمهوری اسلامی تغییر داده و از این طریق بهترین خدمت در حق دشمنان مردم نمودند. در کردستان، جامعه ای که دیروز در مهاباد در مقابل یک قتل دولتی به اعتصاب عمومی رفت، امروز در مقابل تکرار همان جنایت برای دانشجوی سنندجی بی حرکت می ماند. در سایه سیاست های ناسیونالیسم پرو آمریکایی امید دیروز مردم برای سرنگونی رژیم امروز به یاس و ناامیدی تبدیل شده و همین مسئله به رژیم یک فرصت طلایی برای تعرض داده است.

حالا بروید سایت ها و نشریات کومه له را ورق بزنید. هیچ مقاله و نوشته و اعتراضی از طرف کومه له ای ها در این رابطه مطلقاً موجود نیست. هیچ حزب



حزب توسط ساکنین جدید ساختمان آن سوزانده شده اند. آنها که امروز خود را حزب کمونیست خطاب می‌کنند، همان کومه‌له‌اند. این فقط ادعای ما نیست. بخشی از کادرها و رهبران همین امروز کومه‌له هم همین را می‌گویند. در درون جامعه ایران این حزب هیچ خط و گرایش و جهتی را نمایندگی نمی‌کند. در خارج از مرزهای کردستان هیچ کارگر و زحمتکش و دانشجو و معلم و کارمندی، جمعی به دور خط ناموجود این حزب سازمان نمی‌دهند. علت یا اشکال اصلی مطلقاً نه در محل تولد رهبران آن که در خط و سنتی است که نمایندگی می‌کند. این جریان (کومه‌له ای که آنها حزب کمونیست می‌نامند) جناح چپ ناسیونالیسم کرد را نمایندگی می‌کند. اینرا هر جمعی که می‌خواهد از بین تمام گروههای چپ حزبی را انتخاب کنند، می‌دانند و به همین دلیل به آن نمی‌پیوندند.

این جریان اگر جناح چپ ناسیونالیسم ایرانی بود، مثل خیلی از چپ‌های آن سنت شانس جمع کردن عده‌ای کم یا زیاد به دور خود را داشت. مدعی اند که حکمتیست‌ها خواهان انحلال یک حزب کمونیست اند! رفقای محترم میتوانند به دور از این ادعاهای ارزان یک نفر کمونیست نشان من دهند که در صورت انحلال آن حزب لاموجود بی سازمان و تشکیلات میماند؟ با همه اینها، گیرم بحث‌های ما بی پایه است، گیرم یک نیت شیطانی در وجود حکمتیست‌ها علیه کومه‌له لانه کرده است. با همه این فرض‌های محال سوال این است: مگر ناسیونالیست‌های رنگارنگ و طیف درباد انتظار خوابیده بیرون مرزهای این کومه‌له به اشکال مختلف علیه این حزب و این کومه‌له و رهبری و تاریخ و سنن انقلابی آن صف نبسته‌اند؟ مگر اعضای گروههای چند نفره و ده نفره در بسته‌بندی‌های مختلف مشغول کندن قبر نه

برای آن حزب، که برای همین کومه‌له موجود و آرمان و اهداف و تاریخ آن نیستند؟ مگر سازمان عبدالله مهدی برای مدت‌ها علیه کومه‌له توطئه نظامی نریخت؟ مگر اردوگاه‌شان را هدف تیراندازی قرار نداد؟ سوال این است، چرا در مقابل اینها ساکت و قلم شکست‌اند؟ چرا حتی وقتی به شهامت سیاسی ناموجودشان در مقابل اینها اجازه بروز می‌دهند، اینقدر سر بزیر و مطیع و "محترم"‌اند؟ آن جنازه‌های سیاسی که این روزها در مقابل حکمتیست‌ها برای اولین بار در تاریخ عمر سیاسی‌شان نویسنده شده‌اند، آروز در کدام سوراخ خزیده بودند؟

تمام این سوالات پاسخ روشن دارند؛ دوستی گرم کومه‌له، معاشرت و آمد و رفت و احترام و ادب و نزاکت‌شان در مقابل ناسیونالیست‌ها و قوم پرستان کرد، همزمان این درجه از خصومت علیه حکمتیست‌ها تصادفی نیست. از سر بی‌دقتی

نیست، اشتباهی نیست. آگاهانه است. اولی‌ها با هر عنوان و لیست و نقشه و هدفی که دارند خودی‌اند. و دومی‌ها علیرغم هر هدفی که دارند-حتی زمانیکه از تاریخ و سنن انقلابی و موجودیت حتی همین کومه‌له دفاع میکنند- غیر خودی و در صف جنبش دیگری‌اند. جنبش کومه‌له با تمام جناح‌های آن یک جنبش واحد با جناح‌های راست و چپ و میانه است. اینها روزی زیر رهبری عبدالله مهدی قوم پرست، علیه ما دشمنی کردند. امروز زیر رهبری مستقیم آنچه که چپ درون کومه‌له نام دارد به همان فرهنگ و ادبیات و سنگر برگشته‌اند. کومه‌له زیر رهبری مهدی را بدرست "کومه‌له جدید" نام گذاشتیم. سوال این است، کومه‌له امروز را چه نامی و چه عنوانی شایسته است؟

[m.fatahi@gmail.com](mailto:m.fatahi@gmail.com)

#### از صفحه ۶

... دنیای وارونه، راهی جز زیر و رو کردن نظام بورژوایی و الغای کار مزدی از طریق انقلاب کارگری را، ندارند. هر نوع دگرگونی در نظام بورژوایی مستلزم زیر و رو کردن این نظام است. طبقه کارگر در دور جدیدی که پیش رو دارد باید با این پرچم به سراغ مصافهای خود با سرمایه داران و دول بورژوایی برود. برای اطلاع خواننده، به دلیل اجتناب از طول مقاله، فقط آن چند جمله از اظهارات این دو کشیش را که از انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌ام، در آخر نوشته آورده‌ام.

Rowan Williams added Marx was right on his assessment of capitalism. He said "Marx long ago observed the way in which unbridled capitalism became a kind of mythology, ascribing reality, power and agency to things that had no life in themselves; he was right about that, if about little else." Meanwhile, the Archbishop of York, Dr John Sentamu, said the market took its rules of trade "from Alice in Wonderland." "now money is no longer being the medium of exchange for goods". He added "Our country has built its financial strength historically on the manufacturing of goods, where money was the medium of exchange."

اساس سوسیالیسم انسان است